

## زبان نشانه‌ها

(بررسی انگاره‌های نمادین زمان «کیمیاگر» و مقایسه با نمونه‌های عرفان و تصوف اسلامی)

دکتر حافظ حاتمی - دکتر محمدرضا نصر اصفهانی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایذه - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان

### چکیده

بهره‌گیری از زبان نمادین یا رمزی همواره مورد توجه شعرا، نویسندگان و هنرمندان بوده است. ظرفیت بالای عنصر زیبایی‌بخش رمز، به همه انواع ادب حماسی، غنایی، عرفانی، نمایشی و تعلیمی امکاناتی فراوان داده است تا شاعر، نویسنده و هنرمند بتواند اثری از هر نظر برجسته و متمایز بیافریند. ادبیات عرفانی جولانگاه و پهنه زبان نمادها است و عرفا برای بهره‌گیری بیشتر از مفاهیم واژگان و موضوع «غیرت عرفانی» و اینکه افراد بیگانه و غیر اهل نتوانند به مقصود آنان پی ببرند، از این زبان استفاده می‌کنند.

زبان نشانه‌ها - که در زمان کیمیاگر از آن به روح جهان، زبان روح، رویای شخصی، اصل مطلوبیت، مکتوب و عشق یاد شده است - مهم‌ترین عنصر سازنده این رمان است. در این میان آشنایی نویسنده با عرفان مشرق‌زمین، به ویژه عرفای اسلامی و ایرانی، و در نهایت تأثیرپذیری از آنان، موضوعی است که در این مقاله به آن پرداخته شده است.

**کلیدواژه‌ها:** کیمیاگر، پائولو کوئیلو، زبان نشانه‌ها، گم شده، سیر آفاقی و انفسی.

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۹/۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۹/۳/۲۳

Email: Hatami.Hafez@yahoo.com

## مقدمه

اینک در دنیا زبانی وجود دارد که همه می‌فهمند... آن زبان، زبان شوق بود، زبان کارهایی که با عشق و هدف همراه بود. (کوئیلو ۱۳۸۵: ۵۷)

پائولو کوئیلو<sup>۱</sup> متولد بیست و هفتم اوت سال ۱۹۴۷ م در محله بوتافورگو شهر ریودو ژانیرو است. برخی از آثار وی عبارت است از: *خاطرات یک مغ، کیمیاگر، بریدا، عطیه برتر، والکیری‌ها، مکتوب، سفر به دشت ستارگان، زیارت، کوه پنجم، کتاب راهنمای رزم‌آور نو، نامه‌های عاشقانه یک پیامبر، دومین مکتوب، ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد، شیطان و دوشیزه پریم، پدران، فرزندان و نوادگان و یازده دقیقه.*

نویسنده در بیشتر داستان‌های خود، سبکی شاعرانه و همراه با واقع‌گرایی فلسفی و زبانی نمادین دارد، در حالی که سبک وی در نویسندگی بیشتر متأثر از سبک «لوئیس بورخس» است. بیشتر داستان‌های این نویسنده در ایران ترجمه شده است. او معمولاً داستان‌های خود را با یادداشتی آغاز می‌کند که نشانگر آگاهی‌های گسترده‌اش از اسطوره‌ها و مذاهب ملل گوناگون است. برای نمونه در داشتن شیطان و دوشیزه پریم به اسطوره‌ای ایرانی پرداخته است. (ر.ک. به: کوئیلو ۱۳۸۳: ۹)

کوئیلو مدتی هم شیفته افکار مارکس، انگلس و چگوارا بود. از سوی دیگر چون همواره در پی تجربه‌های تازه در زندگی بود از خطر مواد مخدر و توهم‌زا در امان نماند. او در مسیر زندگی گاهی هم به برخی از فرقه‌ها نزدیک شده است. کوئیلو در پاسخ به پرسش‌هایی نظیر: جادو چیست؟ آیا جادوگر هستی؟ جادو را ابزار و جادویی را مولود آن می‌داند و خود را نیز جادوگر معرفی می‌کند (خوان ریاس ۱۳۸۱: ۸۶).

پائولو کوئیلو تجربه سفری را در سی و چهارسالگی دارد که نتیجه آن، تجربه

---

1. Paulo coelho

معنوی و مکاشفه و گرایش به مذهب کاتولیک بود. او در زمینهٔ کیمیاگری و علوم خفیه، به ویژه جادوگری، تبحر دارد.

نویسنده در جایی گفته است:

در سال ۱۹۸۱ م با فرقهٔ رم (ram) و استادم آشنا شدم که بنا بود دوباره به مسیری که برایم تعیین شده بوده، بروم. استادم گفت: سه دسته کیمیاگر وجود دارد. نخست - کسانی که مبهم می‌گویند. چون نمی‌دانند، چه می‌گویند. دیگر - آنانی که مبهم می‌گویند. چون می‌دانند، چه می‌گویند، اما می‌دانند که زبان کیمیاگری زبانی است که با دل، و نه با عقل سخن می‌گویند. پرسیدم: و دستهٔ سوم کدام است؟ گفت: کسانی که هرگز دربارهٔ کیمیاگری سخن نمی‌گویند. اما در طول زندگی خود موفق می‌شوند حَجَرِ کریمه را کشف کنند. وقتی فهمیدم می‌توانم به مایعی دست یابم که قادر است دوران هستی‌ام را سال‌ها افزایش دهد، تصمیم گرفتم جسم و روح را وقف یافتنش کنم (کویلو ۱۳۸۰: ۹ و ۱۲)

کیمیاگر برجسته‌ترین اثر پائولو کوئیلو برزیلی است که روایتی از جست‌وجوی انسان حقیقت‌جو به دنبال گمشدهٔ خویش؛ یعنی حقیقت وجودی، عشق و شیفتگی، بریدن از خود و نزدیک شدن به مطلوب است. این داستان زیبا و مؤثر، از سویی با فرهنگ سیر و سلوک مذهب کاتولیک و تجربیات شخصی نویسنده و از سوی دیگر با خودشناسی و معرفت اسلامی و دیانای مکتب هندو آمیخته است. جنبهٔ نمادگرایی و بهره‌گیری از آثار متقدم زبان فارسی، کاربرد زبان رمزی و طرح و بیان بسیاری از انگاره‌های نمادین و سرانجام شرح و تفسیر بسیاری از این نمودها - که ژرف‌ساخت و کهن‌الگویی شرقی و ایرانی - اسلامی دارند، این کتاب ارزنده را به یک فرهنگ در این حوزه تبدیل کرده است. توجه نویسنده به این موضوع مهم که انسان، حقیقتی است اسرارآمیز که گنج نهفته و امانت گران‌قدر الهی در او تعییبه شده است، نشان از آشنایی گسترده با عرفان اسلامی و چهره‌هایی چون سنایی غزنوی، عطار نیشابوری، مولانا و حافظ دارد.

پژوهش‌های ارزنده و نشست‌های انتقادی فراوانی در جهان و به تبع آن ایران دربارهٔ کوئیلو و آثار وی، به ویژه رمان کیمیاگر - انجام شده است. یکی از این

نمونه‌ها، نشست‌ها بود که در اوایل خرداد ماه سال یکهزار و سیصد و هفتاد و نه و به همت دفتر هنر و ادبیات ایشار در تهران برگزار شد و نویسندگان و پژوهشگرانی چون: گودینی، جانقلی، کافی، بجی، رحمانی و... به اظهارنظرهایی متفاوت در این باره پرداختند و روزنامه رسالت در دهم خرداد همان سال مشروح آن را منعکس کرد. در شماره شانزدهم نشریه آئینه میراث مطلبی با عنوان: «تأثیر متون کهن ایرانی در رمان کیمیاگر» و در شماره بیست و هشتم اسفندماه یکهزار و سیصد و هشتاد و دو هم در روزنامه همشهری مطلبی با عنوان: پائیلو کوئیلو در گذر زمان چاپ شده است. اما دو کتاب ارزشمند رازگشایی کیمیاگر (تلاشی برای کشف رازهای کیمیاگر) و رازگشایی کیمیاگر (کلیدهایی برای درک مفاهیم کیمیاگر) نوشته مشترک ویچخ ایخلبرگر و ویچخ شچاوینسکی و هم‌چنین سخن قطره از دریا (مجموعه مقالات عرفانی درباره مثنوی مولوی، نقد آثار، کیمیاگر، دیدار با سیمرخ، قاصدک و...) در این باره مطالبی سودمند دارند. اما این تحقیق - چنان که خواهد آمد - از منظری خاص؛ یعنی توجّه به عناصر رمزی و تأثیرپذیری این نویسنده در این زمینه خاص از نمادهای تصوّف و عرفان اسلامی و بهره‌مندی از زبانی به نام زبان نشانه‌ها یا همان زبان حال، زبان اشاره، زبان محرمی و... عرفای ایرانی و اسلامی است و کوتاه سخن این که رمان کیمیاگر در چه جاهایی و به چه میزان از این ظرفیت‌ها بهره برده است.

### خلاصه داستان

رمان کیمیاگر، داستان سیر و سلوک سالکی است که به دنبال گمشده خویش، گنج حقیقت و یا همان عشق است؛ گنجی که شخصیت اصلی آن در فرجام کار، متوجّه می‌شود، در دل خود او به امانت گذاشته شده است، ولی رسیدن به آن، نیاز به سفر و تحمل سختی‌های ناشی از آن و آشنایی و کسب تجربه دارد. این

سفر گاهی با سیر آفاقی و گاهی نیز سیری انفسی همراه است و قطع وادی‌های مخوف، تحمل سختی‌های فراوان و اطاعت محض از دستورات پیر و مرشد - همان چیزی که بیشتر فرق صوفیه به آن معتقدند و قطع این مرحله را بدون آن ناممکن و گمراه‌کننده می‌دانند - از لوازم آن است.

شخصیت نخست داستان، سانتیاگو<sup>(۱)</sup> چوپانی است که در رویای خود، گنجی را کنار اهرام مصر می‌بیند. این سالک جوان و در پی کشف حقیقت با گوسفندان خود از اسپانیا راه می‌افتد و در میانه راه تاریفا، طنجه، فیوم و گیزا<sup>(۲)</sup> را پشت سر می‌گذارد. مرحله نخست، ملاقات او با دختر بازرگان است. برخورد با زن کولی، کف‌بینی و یادآوری نکاتی به سانتیاگو، رسیدن به ملک‌صدیق<sup>۲</sup> که خود را پادشاه سالم معرفتی نمود و حقایق تازه‌ای را از طی طریق برای رسیدن به گنج پیش روی سانتیاگو قرار داد، اقامت در طنجه و کار در مغازه بلورفروشی، آشنایی با شیمیدان انگلیسی، گذشتن از وادی‌های خطرناک، آشنایی با فاطمه - دختری مسلمان که سانتیاگو را شیفته خود کرد - اما عشق او همچون عشق دختر تاجر، نتوانست مانع سلوک سالک جوان گردد. این عشق به عنوان پل یا نردبانی، نیرویی تازه به مسافر بخشید. سرانجام رسیدن به مرد کیمیاگر؛ یعنی همان کسی که رسیدن به او، از آرزوهای قلبی سالک بود و دریچه تازه دیگری از طی طریق به روی چشم او گشود. سانتیاگو پس از تحمل سختی‌های فراوان و گذر از واحه‌ها و بیابان‌های مخوف و برخورد با راهزنان، به مکان موعود رسید و برای کشف گنج، شروع به کندن زمین کرد. ناگهان گروهی سررسیدند. یکی از آنان با سانتیاگو سخن گفت و متوجه شد که او دنبال گنجی است که در خواب دیده است. مرد ناشناس هم از خواب مشابهی که دیده بود، سخن گفت و خبر از گنجی داد که زیر درخت چناری در کلیسایی است؛ همان کلیسایی که پسرک

1. giza

2. Melchizedek

سفر خود را از آن جا به سوی مصر آغاز کرده بود. پس از این ماجرا، مسافر داستان حقیقت را می‌فهمد و به اسپانیا برمی‌گردد و گنج مقصود خود را در آن کلیسا به دست می‌آورد.

### تبیین و بررسی عناصر داستانی

طرح و پیرنگ یا هسته اصلی داستان، ماجرای سفری روحانی است. این یک حقیقت انکارناپذیر است که بشر از دیرباز در پی گمشده‌ای است. گاهی خار خار این جست‌وجو و تلاش او را به پرستش عناصر گوناگون سوق داده است. گاهی نیز رد پای تلاش برای دستیابی به داروی حیات و ضد مرگ، آب حیات، گنج پنهان و اکسیر در اسطوره‌ها، حماسه‌ها و باورهای بشر نخستین دیده می‌شود و اینها از موضوعاتی است که همواره ذهن بشر را به خود مشغول کرده است. متون کهن ادب فارسی و آثار برجسته جهان نیز سرشار از معراج‌گونه‌ها، سیر و سلوک‌ها و طیّ‌وادی‌های خطرناک برای رسیدن به این گونه آرزوها است.

داستان در پی نشان دادن این اصل مهم است که قلب انسان گنجی است و اسرار الهی در آن به امانت گذاشته شده است. به تعبیر دیگر، دل، آینه تمام‌نمای حضرت الوهیت و مظهر صفات و اسمای ذات حق است که از آن به عنوان جام، جام جهان‌بین، جام می، جام کیخسرو، آینه صافی، کیمیای عشق و هستی، اکسیر و مانند آن یاد می‌شود. پس دل، کیمیایی است که می‌تواند هر شیء بی‌ارزش را گرانبها کند. اما کشف این حقیقت موضوعی است که انسان را به سیری درونی برای شناخت داشته‌های خود و همچنین سفری بیرونی برای کسب تجربه و عمل به دستورات پیر آگاه و آشنای به مراحل سیر و سلوک، وامی‌دارد.

جدال یا کشمکش داستان در بیشتر جاها به صورت جدال درونی؛ یعنی جدال و ستیزه‌ساختی - شخصیت اصلی داستان - با خودش است و این جدال از

بخش‌های زیبای این رمان است. در کنار آن گاهی او با عناصر بیرونی و طبیعت از جمله با کیمیاگر انگلیسی و رهبران واحه و دشواری‌های راه جدال دارد. راوی یا زاویه دید، سوم شخص مفرد یا دانای کل است و هنر نویسنده هم در این بخش با انسجام دادن به گفت‌وگوهای افراد و انتخاب لحن آنان به خوبی آشکار است.

فضاسازی، صحنه‌ها و فضاهای داستان به گونه‌ای جذابند که خواننده را به چند بارخواندن داستان وامی‌دارند. ملاقات‌های پی در پی کیمیاگر، یکی پس از دیگر تأثیراتی شگفت‌انگیز بر شخصیت او می‌گذارد. ملاقات با تاجر، صاحب مغازه بلورفروشی، فاطمه، ملکی‌صدیق و کیمیاگر انگلیسی، از این نظر برجسته‌ترند. فضایی را که نویسنده از ملاقات مرد خردمند (پادشاه سلیم)، زن کولی، گفت و گو با باد، ملاقات با رئیس واحه، راهزنان و راهب دیر ساخته است، بسیار زیبا و متنوعند. ولی آن جایی که ملکی‌صدیق راز سانتیاگو را با توجه به خطوطی که درون زمین کشید، بیان کرد و آن‌گاه که کیمیاگر مار را درون دایره‌ای روی زمین نگه داشت و با آن سخن گفت، از نقاط قابل توجه داستانند. داستان از لحنی صمیمی و تأثیرگذار برخوردار است. گیرایی و جذابیت آن، رفته رفته در مسیر وقایع داستان بیشتر می‌شود. گویی نوعی بازیابی روانی شخصیت خود نویسنده یا جریان معروف به سیال ذهن است که مخاطب را با خود همراه می‌سازد.

از همان آغاز داستان، رفته رفته، عقده‌ها یا گره‌هایی چون موضوع رسیدن سانتیاگو به اهرام و کشف حقیقتی جدید، نتیجه دیدار سانتیاگو با دختر بازرگان، فاطمه و کیمیاگر خواننده را به تأمل وامی‌دارد. هر کدام از این عقده‌ها می‌توانست مسیر داستان را تغییر دهد. اما همواره خواننده در موضعی انفعالی است و تا پایان هم ناگهان غافلگیر می‌شود. تردیدی که این سالک، هنگام ترک

فاطمه در ذهن خود دارد، برای اثبات این منظور کافی است. به طور کلی در هر حادثه‌ای تازه، خواننده نمی‌تواند به درستی دریابد که نتیجه آن، چه خواهد بود و از حالت کلیشه‌مانند و تکرار سوژه‌ای - مانند آنچه در بیشتر داستان‌ها، فیلمنامه‌ها و نمایشنامه‌های معاصر دیده می‌شود - در این داستان خبری نیست.

اوج داستان هنگامی است که شخصی ناشناس از راهزنان به مسافر داستان گوشزد می‌کند که بیهوده دنبال گنج است. او هم خواب خود را برای چوپان یا همان مسافر داستان می‌گوید و ساتیاگو درمی‌یابد که گنجش جای دیگری است.

زبان نویسنده در مسیر داستان، فخیم، استوار و یکدست است و به ندرت بریدگی‌هایی در مسیر داستان و بیشتر قسمت گفت‌وگوهای افراد به وجود می‌آید. مهم‌ترین ویژگی زبانی نویسنده، رمزی بودن آن است. سفر، گنج، روح جهان، مصر، زبان جهان، پرواز بازها، کیمیاگر، واحه، یوسف، باد، شاهین و دهها مورد دیگر نمادهای<sup>۱</sup> داستان‌اند که گاهی هم خود نویسنده به رمزگشایی آنها پرداخته است. هر کدام از این رمزها، گاهی از کهن‌الگویی<sup>۲</sup> در ذهن، زبان و فرهنگ مردم جهان برخوردارند.

### تحلیل مقایسه‌ای انگاره‌های نمادین داستان

۱- دل، مرکز ثقل انگاره‌های نمادین رمان کیمیاگر است. در همه فرهنگ‌های بشری، ادیان و مذاهب، مکاتب عرفانی و مانند آن، نگاهی خاص به دل (قلب) به عنوان عنصری شگفت‌انگیز که در صورت پاکی و زدوده شدن از زنگارها، می‌تواند حقایقی را آشکار کند، وجود دارد. پس دل از ابزار شناخت و کشف و شهود است و جز این، اهمیت دل برای آن است که حتی هنگام آفرینش، مورد خطاب حق بوده است و عامل کمال و ترقی و یا ابزار انحطاط و نزول نیز همین عنصر است.

1. symbols

2. Archetype



عرفا، قلب مؤمن را عرش الله الاکبر نامیده‌اند. (ر.ک. به: نسفی ۱۳۴۱: ۲۳۷) و خداوند در حدیث قدسی فرموده است: «أَنَا عِنْدَ الْمُتَكَسِّرَةِ قُلُوبُهُمْ لِأَجْلِي». (فروزانفر ۱۳۷۶: ۲۸)؛ جای من در دل‌هایی است که به خاطر من شکسته و خاضع شده‌اند. پس با این توصیف چکیده و عصاره خلقت آدم است و ارزش و اعتبار آدم نیز به خاطر دلش است. همچنین نزد عرفا و اولیاء الله، تعابیر زیبا و جذابی درباره دل وجود دارد که از نمونه‌های زیبای آن عبارات نجم‌الدین رازی در کتاب *مرصادالعباد* است.

یکی از داستان‌های زیبای ادبیات عرفانی فارسی، داستانی در دفتر ششم *مثنوی معنوی* است که ما معتقدیم نویسنده‌ای چون پائولو کوئیلو، نباید از چنین ظرفیت‌هایی در ادبیات جهان بی‌خبر باشد و این داستان و داستان‌های دیگری از این دست - که در این مقاله به آنها اشاره شده است - می‌توانند از منابع این نویسنده در خلق آثارش، به‌ویژه رمان *کیماگر* باشند. افزون بر آن، بدون تردید، پاره‌ای از غزلیات حافظ مورد توجه این نویسنده بوده است. مولانا در: «قصه آن گنج‌نامه کی پهلوی قبه‌ای روی به قبله کن و تیر در کمال نه، بینداز. آن‌جا کی افتد، گنج است» از دفتر ششم، حکایتی تمثیلی و نمادین از حال جوانی بیان کرده است که در خواب، ندادهنده‌ای به او گفت: رُقعه‌ای در فلان دکان است، برو آن را پیدا کن و راز و رمز گنجی را که روی آن کاغذ نوشته شده است، دریاب.

دید در خواب او شبی و خواب کو      واقعه بی‌خواب صوفی راست خو  
هاتفی گفتش که ای دیده تعب      رقعته‌ای در مشق وراقان طلب  
(مولوی ۱۳۷۱/۶/۱۹۰۸-۱۹۰۹)

پس از آن که هاتف شکل و نشان رقعته را به آن جوان شناساند و سفارش به خواندن در خلوت نمود، جوان، نامه را در دکان وراقی پیدا کرد و در پی کشف معما برآمد.

رفت کنج خلوتی و آن را بخواند      وز تحیر واله و حیران بماند

که بدین‌سان گنج‌نامه بی‌بها چون فتاده ماند اندر مشق‌ها  
(مولوی ۱۳۷۱/۶/۱۹۲۶-۱۹۲۷)

جوان، راز و رمز رقعہ را این‌گونه دریافت که در آن نشانی از گنجی بیرون شهر داده شده بود و سفارش هاتف به جوان، این بود که: رو به قبله و پشت به گنج تیری از کمال بینداز. او نیز این کار را کرد و جای تیر را هم برای پیدا کردن گنج کند، اما گنجی نیافت. سرانجام این موضوع فاش شد و به گوش شاه رسید. پادشاه افزون بر شش ماه با کمانداران نامی تیر می‌انداخت و خبر از گنج نبود. او از این کار خسته و ناامید شد و با خشم و بی‌ادبی رقعہ را پیش جوان انداخت. اما از قضا، ناگهان قدرت باورنکردنی عشق و همت بر انجام کار - که همواره یاریگر سالکان در طی راه‌های پر مخافت و مخاطره سیر و سلوک و جویای حقیقت است - به یاری جوان شتافت.

یار کرد او عشق دوراندیش را کلب لیسد خویش، ریش خویش را  
عشق را در پیچش خود یار نیست محرمش در ده یکی دیار نیست  
(همان/۱۹۷۷/۶/۱۹۷۸)

سرانجام هاتف آواز درداد و حقیقت سرّ این گنج را به جوان جویا گفت و به او یادآوری کرد: گنجی که می‌خواستی در دل خودت تعبیه شده است و در اصل از تو خواسته بودند زه کمان را تا روی قلبت بکشی و نه بلندپروازی کنی و نه در صدد تیرانداختن به دوردست‌ها برآیی.

طالب گنجش مبین خود گنج اوست دوست کی باشد به معنی غیر دوست  
(همان/۲۲۵۹/۶)

کو بگفتت در کمان تیری بنه کی بگفتندت که اندر کش تو زه؟  
او نگفتت که کمان را سخت کش در کمان نه گفت او، نه پر کنش  
از فضولی تو کمان افراشتی صفت قواسی یکی برداشتی  
ترک این سخت کمانی رو بگو در کمان نه تیر و پریدن مجو  
ای کمان و تیرها برساخته صید نزدیک و تو دور انداخته  
چون بیفتد برکن آنجا می طلب زور بگذار و به زاری جو ذهب

آنچه حق است اقرب از حبل‌الورید تو فکنده تیر فکرت را بعید...  
(مولوی ۱۳۷۱/۶/۲۳۳۲-۲۳۴۸)

در پایان هم مولانا، مانند دیگر داستان‌ها به تنبیه و هشدار مخاطب رو می‌آورد و همگان را به شناخت گنج با ارزش و نهفته در قلب خود دعوت می‌کند:

ای کمان و تیرها بر ساخته صید نزدیک و تو دور انداخته  
هر که دوراندازتر او دورتر وز چنین گنج است او مهجورتر  
(همان ۲۵۳۲/۶/۲۵۳۴)

مولانا در همین داستان، به زبان حال، زبان محرمی یا همان زبان همدلی، زبان اشارت در برابر زبان عبارت و زبان حال در برابر زبان قال؛ و زبان نشانه‌های پائولو کوئیلو اشاره نموده است.

دو دهان داریم گویا همچو نی یک دهان پنهانست در لب‌های وی  
(همان ۲۰۰۲/۶)

هم داستان کیمیاگر و هم تمثیل مولانا ابیاتی را از غزل معروف حافظ به ذهن خواننده القا می‌نمایند.

سالها دل طلب جام از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد  
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب از گم‌شدگان لب دریا می‌کرد  
بی دلی در همه احوال خدا با او بود او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد  
(حافظ ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۸۸)

۲- کیمیا و به دنبال آن، کیمیاگر از نخستین و مهم‌ترین انگاره‌های نمادین مشترک آثار عرفانی بشرنند. کیمیا، علمی است مشهور نزد اهل صنعت که به سبب امتزاج روح نفس، اجساد ناقصه را به کمال می‌رساند. یعنی قلع و مس را نقره و طلا می‌کند. (برهان قاطع: ذیل لغت). در ادبیات فارسی، کیمیا «تغییردهنده وجود مادی آدمی به موجودی روحانی و الهی، تبدیل‌کننده وجود انسانی به وجود ملکوتی، نفس الرّحمن، دم مرد کامل، نظر مرشد و ولی، وجود حق تعالی، عنایت حق تعالی و التفات حق است» (گوهرین ۱۳۶۲: ۳۵۷-۳۵۸). کیمیا، کیمیای عشق<sup>(۳)</sup>، کیمیای هستی<sup>(۴)</sup> و آنگونه که گذشت، ترکیبات و گاهی برابره‌های

دیگری چون دل، جام جم، جام جهان‌نما، جام جهان‌بین و باده هم دارد. ویژگی عمدهٔ کیمیا آن است که کمیاب و حتی نایاب و دور از دسترس است ولی برای رسیدن به آن باید کوشید.

۳- کیمیاگر، همان کسی است که اکسیر می‌سازد و از جمله معانی اکسیرسازی عشق‌بازی و عاشقی است (فرهنگ معین: ذیل لغت). پس کیمیاگر آن است که بتواند از وجود ضعیف، وجودی برتر بسازد. در اصطلاح، اهل فن و مشاق، کامل رشید، به کمال واقعی رسیده. در تصوّف و عرفان از کیمیاگر به پیر و پیر طریقت هم یاد می‌شود. در منابعی چون *مثنوی معنوی* کار کیمیاسازی؛ یعنی تبدیل مس کفر و عصیان آدمی با کیمیای باطنی ولایت و نبوّت به ذات حق نسبت داده شده است.

کیمیا ساز است چه بود کیمیا؟ معجزه بخش است چه بود سیمیا؟  
(مولوی ۱/۱۳۷۱: ۵۱۶)

۴- باز، یکی از پرندگان و از جنس صقّر و شاهین است. مصریان و یونانیان این مرغ را مقدّس می‌دانستند، تا جایی که اگر کسی سهواً او را می‌کشت، خطای عظیمی کرده بود. لکن قوم یهود به موافق شریعت او را یکی از حیوانات نجسه می‌دانستند. (لغت‌نامهٔ دهخدا: ذیل لغت)

در ادبیات عرفانی فارسی، باز پرنده‌ای متعالی است و از آن جایی که در سنت ادبی روح عارف و سالک را به پرنده تشبیه می‌کنند، در آثاری چون *عقل سرخ* سهروردی، این پرنده، رمز روح است. در *منطق‌الطّیر* - که سی مرغ هر کدام نماد گروه‌های خاصی از مردم‌اند - باز، نماد ریاست‌طلبی، برتری‌جویی، نزدیکی به دربار، اهل قلم و فخرفروشی است. این مطلب به نزدیکی و همدمی باز با شاهان رابطه دارد.

باز پیش جمع آمد سرفراز کرد از سرّ معالی پرده باز  
سینه می‌کرد از سپهداری خویش لاف می‌زد از کله‌داری خویش  
(عطار ۱: ۱۳۷۱: ۵۳)

پرواز بازها در چند جای داستان، ذهن سانتیاگو را به خود مشغول کرده است: اما پسر از بازها برای او گفت. چه کسی جرئت کرده است پرواز بازها را تعبیر کند؟ (کوئیلو ۱۳۸۵: ۹۱ و ۹۹)

۵- شاهین، از دیگر مرغانی است که در این داستان و به طور کلی در اسطوره‌ها، حماسه‌ها و داستان‌های عرفانی مقام و مرتبه‌ای والا دارد و شاید به اندازه همه مرغان به این پرنده اسطوره‌ای پرداخته شده است. کاربرد اسطوره‌ای شاهین برای آن است که نگاهی ریخت‌شناسانه به اجزای آن، نزدیکی و شاید یکی بودن آن را با سیمرغ منتفی نمی‌کند.

در توضیح اجزای نام سیمرغ گفته شده است که «از دو جزء سئینه و مرغ تشکیل شده است. سئینه به لغت اوستا، مرغ شکاری است...» (عطار ۱۳۷۱: ۳۱۰). در زبان اوستایی، پهلوی و چینی با اندک تفاوتی از اجزای این واژه سخن گفته شده است. گاهی هم با مرغ وارغن (بال زن) که مترجمان آن را عقاب و شاهین ترجمه کرده‌اند، مقایسه شده است. (فرهنگ شاهنامه و بندهشن فصل بیست و چهار، بند یازده به نقل از عطار ۱۳۷۱: ۳۱۰-۳۱۵). بنا بر قول دهخدا، وصف شاهین از واژه شاه درآمده است، به مناسبت شکوه و توانایی و تقدس خود، شاه مرغان خوانده شده است. (لغت‌نامه دهخدا: ذیل لغت)

عشق، پرواز شاهینی بر فراز شن‌های تواست. کیمیاگر گفت: با شاهینم به دنبال شکار آمده‌ام. (کوئیلو ۱۳۸۵: ۱۲۰)

۶- اما این که سرزمین مصر، مقصد نهایی برای رسیدن به گنج انتخاب شده است، هم در ادبیات جهان و هم ایران سابقه دارد. آن‌گونه که گذشت، پائولو کوئیلو با ادیان، مذاهب و اسطوره‌های بشری آشنایی کامل دارد. او مسیحی کاتولیکی است و سانتیاگو، شخصیت اصلی داستان هم سفر خود را از کلیسا آغاز و سرانجام هم گنج خود را در کلیسا می‌یابد. موارد فراوانی چون: سوگند رئیس کاروان به حضرت عیسی مسیح: «از همه می‌خواهد به حضرت عیسی قسم

بخورند» (کوئیلو ۱۳۸۵: ۶۵) در داستان به چشم می‌خورد. در تمثیل پایانی رویا، کیمیاگر دربارهٔ پسران مرد نیکوکار در زمان امپراتوری پیترو یوس، در میان راه، درمی‌یابد مردی که به دنبال اوست، عیسی مسیح است و در جای دیگر، کسانی را - که شفا یافته بودند - ملاقات می‌کند. (همان: ۱۴۳). در ضمن موضوع شفابخشی حضرت مسیح، مطلبی است که قرآن نیز به آن اشاره کرده است.<sup>(۵)</sup> اما دربارهٔ شناخت از مذاهب دیگر و تلاش نویسنده در نشان دادن نوعی مدارا و تسامح یا به اصطلاح پلورالیسم یا تکثرگرایی عرفانی، مانند آنچه در دیوان حافظ، گلشن‌راز شبستری، ترجیع‌بند معروف هاتف اصفهانی و سیره و آثار مولوی وجود دارد، موضوع مهم دیگری است که نباید از آن به سادگی گذشت. نمونه‌هایی از این تعامل و نزدیک‌سازی در داستان کیمیاگر، از زبان مرد بلورفروش طنجه بیان شده است که می‌گوید: «لزومی نداشت بلورها را تمیز کنی، طبق کتاب مقدس قرآن هر مسلمانی موظف است گرسنگان را سیر کند» (همان: ۴۴) یا دربارهٔ فرایض پنج‌گانه: اعتقاد به خدا، نمازهای پنج‌گانه، روزه گرفتن در ماه رمضان، صدقه به مستمندان و زیارت: «بر ما واجب است که حداقل یک بار در عمرمان به زیارت شهر مقدس مکه برویم.» (همان: ۴۹). او همچنین مکه را مقصد گنج مرد بلورفروش معرفی کرده است. آشنایی نویسنده با دین یهود و داستان‌های مشهور پیامبران بنی‌اسرائیل و پادشاهان آن نیز در همین راستا قابل ارزیابی است. اشاره به سرگذشت حضرت یوسف و ارتباط آن با سرزمین مصر از دیگر دلایل توجه به این سرزمین است:

و هزار سال پیش در سرزمینی دوردست، مردی را - که با رویا اعتقاد داشت - به زندان انداختند و بعداً او را به عنوان برده فروختند. (همان: ۹۷)

و بعد به خوابی که فرعون دیده بود<sup>(۶)</sup> یعنی گاوهای پرواری و گاوهای نحیف و ماجرای قحطی و اینکه نامش یوسف بود (همان) اشاره می‌کند. در این‌جا به موضوع رویا و کشف و شهود نیز توجه دارد. پس انتخاب نام مصر هم بدون

تناسب با داستان معروف حضرت یوسف و این که شخصیت داستان خود در پی رویایی راهی آن دیار شده است، نیست. در این زنجیره به هم تنیده بیان رموز عرفانی، نویسنده به عنصر نمادین باد در جریان داستان حضرت سلیمان و اینکه او زبان مرغان را می‌دانست، هم اشاره شده است. با عنایت به این نکته که حضرت سلیمان از پیامبران و پادشاهان یهود است.<sup>(۷)</sup>

پسر سخنان ساریان را به یاد آورد و گفت: خداوند سپاهیان را آفرید و بازها را نیز آفرید. خداوند زبان پرندگان را به من آموخت. دست واحدی همه چیز را نوشته است. (کوئیلو ۱۳۸۵: ۱۰۰)

در ادبیات فارسی معمولاً هندوستان یا هند معنی در برابر چین صورت و کوه قاف و بیشتر از آن سرزمین وحی، مکه، مقصد سالک قرار می‌گیرد. ولی در پاره‌ای از داستان‌ها مانند آنچه مولانا در دفتر ششم مثنوی به آن پرداخته است، مصر مقصدی است برای رسیدن به گنج: «حکایت آن شخص که خواب دید که آنچه می‌طلبی از یسار (ثروت و مکننت) به مصر وفا شود و...» (ر.ک. به: مولوی ۱۳۷۱/۶/۴۲۰۶ به بعد):

خواب دید او هاتفی گفت و شنید که غنای تو به مصر آید پدید  
پس او رهسپار موضعی در مصر می‌شود که نشان گنج را هاتف به او داده  
بود:

چون ز بغداد آمد او تا سوی مصر گرم شد پشتش چو دید او روی مصر  
بر امید وعده هاتف به گنج یابد اندر مصر بهر دفع رنج  
خارخارگدایی در شهر از سویی و شرم از این کار و سرگردانی در مصر،  
موجب دستگیری او شد. عسس، او را زیر مشتم و لگد گرفت و نزدیک بود  
قربانی حکم خلیفه شود. او مجبور شد داستان را برای پاسبان بگوید. پاسبان هم  
در پاسخ:

گفت نه دزدی تو و نه فاسقی مرد نیکی لیک گول احمقی  
بر خیال و خواب چندین ره کنی نیست عقلت را تسوی روشنی

بارها من خواب دیدم مستمر که به بغداد دست گنجی مستقر  
در فلان سوی و فلان کویی دفین بود آن خود نام کوی، این حزین  
هست در خانه فلانی رو بجو نام خانه و نام او گفت آن عدو  
(مولوی ۴۲۰۶/۶/۱۳۷۱ به بعد)

تفاوتی که این تمثیل با داستان نمادین کیمیاگر دارد، این است که سرانجام  
مردی که از بغداد راهی مصر می‌شود، در ظاهر متنبه می‌گردد. زیرا خواب او،  
خواب فردی گول، احمق و ناقص‌العقل است. شادمانی این شخص پس از ماجرا  
هم به همین مناسبت است.

۶- انتخاب ملک‌صدیق، پادشاه یهودی سالیم، به عنوان یکی از مرشدان سلوک  
سانتیاگوی مسیحی کاتولیک، هم یکی از همان نمادهایی است که در سیر توجه  
نویسنده به آرا و اندیشه‌های متفاوت، وجود ادیان و مذاهب و نزدیکی آنها با هم  
و سرانجام بالابردن ظرفیت پذیرش صورت گرفته است. ملک‌صدیق، دو مهره  
اوریم<sup>۱</sup> و تومیم<sup>۲</sup> یعنی سنگ‌های سفید و سیاهی را به سالک جوان بخشیده بود و  
در رمزگشایی نویسنده، سنگ سیاه در معنی بله و سنگ سفید در معنی خیر تعبیر  
شده است. در این قسمت به اهمیت وجود پیر و حفظ اسرار یا رازداری مریدان  
توجه شده است.

۷- دو انگاره رمزآلود عمل و سفر هم از راز و رمزهای تکراری داستان  
کیمیاگر است که به آنها پرداخته می‌شود. درباره نقش و اهمیت هر کدام از این  
دو عنصر حیاتی در جریان سیر و سلوک به تناسب و در جاهای گوناگون این  
پژوهش سخن گفته شده است و این موضوعی آشکار است که آنچه در این  
طریقت اصل است، رفتار عملی است.

قدم باید اندر طریقت نه دم که اصلی ندارد دم بی قدم  
(سعدی ۱۳۷۲: ۵۵)

1. urim

2. thummim



کودک سفر سخت خود را شروع می‌کند. او همچنین به استقبال دشواری‌ها می‌رود. «او خود گفته بود که من نمی‌توانستم خدا را در مدرسه مذهبی بیابم» (کوئیلو ۱۳۸۵: ۱۲). این گفته او یادآور تغییر حالت شخصیت‌هایی چون ابراهیم ادهم، امام محمد غزالی، مولانا پس از ملاقات با شمس و... آمده است.

«می‌خواستند کشیش بشوم ولی من تصمیم گرفتم یک چوپان باشم. چندی پیش با مردی که کتاب‌های کیمیاگری داشت در صحرا سفر کردم. اما نتوانستم چیزی از کتاب‌ها بیاموزم» (همان: ۱۱۳). «کیمیاگر به او گفته بود، برو. تلاش کن.» (همان: ۸۶). «کیمیاگر پاسخ داد: فقط یک راه برای آموختن وجود دارد و آن عمل کردن است» و چندین مورد دیگر با همین زمینه که در داستان به چشم می‌خورد.

در کتاب مقدس و تعالیم مذهبی و ادبی ما هم به عمل کردن سفارش شده است، به گونه‌ای که برای انسان نتیجه‌ای جز آن مقدار که کار کرده است در نظر گرفته نمی‌شود. تصوّف هم یک مکتب عملی است.<sup>(۸)</sup> سفر چه سیر درونی و باطنی برای محاسبه نفس و مکاشفه روحانی و چه سفر بیرونی و گشت و گذاری به سرزمین‌های دیگر و آگاهی یافتن از وضع و حال دیگران برای تجربه‌اندوزی و عبرت، بسیار تأکید شده است. در قرآن چندین آیه پیرامون سفر برای عبرت از کار گذشتگان وجود دارد. در فلسفه اسلامی هم ملاصدرا طیّ چهار سفر (سفر اربعه) را برای یک راهنمای منتهی لازم می‌داند. در عرفان، بهترین نوع سفری که موجب پختگی و کمال شخصیت یک صوفی و عارف است، همان داستان معروف شیخ سمعان (صنعان) در منطق الطیر عطار است.

ابیات زیر از دفتر ششم مثنوی معنوی با عنوان «در بیان مجاهد که دست از مجاهده باز ندارد اگر چه داند بسطت عطای حق را که آن مقصود از طرف دیگر و به سبب نوع عمل دیگر بدو رساند که در وهم نبوده باشد... و یرزقه من حیث لایحتسب، العبد یدبّر و الله یقدر...» و ده‌ها نمونه از این دست، تأییدی است بر

موضوع سفر و برای اثبات ادعای ما که معتقدیم: پائولو کوئیلو به شدت از ادبیات مشرق‌زمین، به ویژه عرفان اسلامی و عرفایی چون عطار و مولانا بهره گرفته است.

بو که موقوف است کامم بر سفر      چون سفر کردم بیابم در حضر  
یار را چندین بجویم جد و چست      که بدانم که نمی‌بایست جست  
آن معیت کی رود در گوش من      تا نگردم گورد دوران زمن  
کی کنم من از معیت فهم راز      جز که از بعد سفرهای دراز  
(مولوی ۱۳۷۱/۶/۴۱۷۵ به بعد)

موضوع داستان کیمیاگر را می‌توان با داستان‌های شیرین دیگری - که در هزار و یک شب و فصل عجایب گنج‌های کتاب عجایب‌نامه محمد بن محمود همدانی آمده است - مقایسه کرد:

گویند مردی را زنی درویش بود. خانه‌ای داشت، نام او زهمَن (نام خانه‌ای در ری). به خواب دید که گنجی باید به دمشق. این مرد اعتماد نکرد تا چند بار به خواب دید. به حکم آن که درویش بود به دمشق آمد و در میان شهر می‌گردید، درماند. مردی گفت: از کجایی؟ گفت: از ری. گفت: به چه کار آمده‌ای؟ گفت: از حماقت و ادبار به خواب دیدم که به دمشق گنجی بیابم. این مرد بخندید و گفت: چند سال است که من به خواب می‌بینم که در ری، خانه‌ای است که آن را زهمَن خوانند و در آن خانه گنجی است. برخواب اعتماد نکردم. تو مردی سلیم دلی. رازی چون بشنید، بازگردید و به خانه خود درآمد. زهمَن را می‌کند، تا هاوَنی بیافت زرین، سی من. و از آن توانگر شد. (محمد بن محمود همدانی ۱۳۵۴: ۱۹۷)

یکی از شاخصه‌های برتر مکتب رمانتیک در غرب، سیر و سفر و گریز به همه ادوار تاریخ و مکان‌های جغرافیایی و همچنین سیاحت‌های درونی و مکاشفات شاعران و نویسندگان این مکتب ادبی است. سفر یکی از موضوعات نخستین آثار ادبی برجسته بازمانده یعنی داستان هبوط عشتر است. عشتر خدای ماده، در طلب دلدادۀ خود به سرزمین هاوس می‌رود. معشوق او مظهر آفتاب بهاری بود که در هنگام پاییز از نیروی او کاسته می‌شد. در نخستین حماسه بشر، گیل گمش - که

دو سوم شخصیت آن الهی و تنها یک سوم آدمیزاد است - او از بر و بحر می‌گذرد و انواع مخاطرات و شداید را تحمل می‌کند تا به داروی ضد مرگ برسد. داستان برگشت اولیس به سرزمین ایتاک، خشم خدایان بر او، آوارگی ده ساله و جدال با موجودات اهریمنی، غول‌ها و تیتان‌ها در *اودیسه*، داستان هیلد براند ژرمنی که با پادشاه هون‌ها به سفری دراز رفته است، داستان سفر خضر و اسکندر در پی آب حیات، داستان شیخ صنعان، داستان معراج برخی از پیامبران مانند پیامبر اسلام (ص) و معراج گونه‌هایی چون داستان *اردویرافنامه* در آیین زرتشت، داستان *سیدار تا* و نمونه‌های فراوان دیگری در آثار کهن بشری از این دست می‌توان پیدا کرد.

برجسته‌ترین تفاوتی که سفر کیمیاگر با دیگر سفرها دارد، این است که سانتیاگو همواره در پی نشانه است. پس کیمیاگر، اثری کاملاً نمادین و حتی متفاوت با بسیاری از آثار خود نویسنده است. ابتدا از زبان نشانه‌ها، با عنوان زبان روح یاد می‌کند. زبان روح نویسنده به روح جهانی، رویای شخصی، اصل مطلوبیت، عشق و حتی مکتوب (تقدیر) تغییر نام می‌یابد. او هر چیزی را نشانه‌ای برای راهنمایی خود می‌داند. «باد یک نشانه است و پسر از آزادی آن رشک می‌برد.» (کوئیلو ۱۳۸۵: ۲۸)

پروانه‌ها، زنجره‌ها، مارمولک‌ها، شبدرهای چهاربرگ، سنگ‌های سفید و سیاه اوریم و تومیم و لبخند دختر هم یک نشانه بود. پیرمرد، پادشاه سالیم، به او سفارش کرده بود که اگر نتوانستی نشانه‌ها را بخوانی از مهره‌ها کمک بگیر. همان مهره‌هایی که مرد انگلیسی در پاسخ به سانتیاگو می‌گوید: «این مطلب در انجیل آمده است. کتابی که اوریم و تومیم را نیز به من شناساند». پیرمرد از علائم و نشانه‌ها حرف زده بود و پسر هنگامی که از تنگه می‌گذشت، به نشانه‌ها فکر کرده بود و بعد از آن همواره از نشانه‌ها حرف می‌زد. زبان نشانه‌ها، زبانی است

جهانی و در آن همه سخن همدیگر را متوجه می‌شوند. هنگامی که طنجه بود به زبان اسپانیایی با قنادی که به زبان عربی سخن می‌گفت، سخن گفت. «و آنها حرف‌های یکدیگر را به خوبی فهمیده بودند». زبانی که بی‌نیاز از کلام بود.<sup>(۹)</sup> «زبانی جهانی وجود دارد که همه آن را می‌فهمند. اما در حال حاضر فراموش شده است. من به دنبال آن زبان نیز هستم. برای همین به اینجا آمده‌ام. می‌خواهم مردی را که با آن زبان آشناست، پیدا کنم. او یک کیمیاگر است» (کوئیلو ۱۳۸۵: ۶۴). این سخنان را مرد انگلیسی گفت.

عرفا و پژوهشگران حوزه ادبیات عرفانی، در کنار عرفان معروف به آفاقی، از عرفان انفسی - درون‌نگر - هم نام برده‌اند که در همه جهان، تمام فرهنگ‌ها، مکان‌ها و زمان‌ها ماهیتاً یکسان است. (ر.ک. به: کسائیان و... ۱۳۸۷: ۳۰)

از تأکیدات نویسنده، نزدیک کردن اقوام گوناگون، پیروان مذاهب و فرقی گوناگون به یکدیگر است. در این داستان مرد شیمیدان انگلیسی سکولار است. اما او هم گمشده‌ای دارد و آن زبان صداقت و صمیمیت و طبیعی افراد بشری است؛ زبان بی‌رنگی مولانا و زبانی که اسیر تعلقات و خودخواهی‌ها نشده و به دور از تعصبات قشری و مذهبی باشد؛ زبانی که پیرزن کولی، مرد خردمند - ملک‌صدیق - مرد بلورفروش، مرد انگلیسی، فاطمه و پسرک و حتی بادیه‌نشینان، همه آن را می‌دانستند. یعنی زبان روح:

من آموختم که دنیا دارای روح است و هر کس که آن روح را بشناسد، قادر است زبان همه چیز را بفهمد. من آموختم که بسیاری از کیمیاگران به رویاهایشان دست یافتند و سرانجام به کشف روح عالم، سنگ کیمیا و اکسیر جوانی نائل شدند. (کوئیلو ۱۳۸۵: ۷۶)

همان‌گونه که یادآور شدیم، کانون مرکزی رمان کیمیاگر زبان نشانه‌هاست. اما این کانون کهکشان رمزا رفته رفته و در مسیر طبیعی داستان، سیر تکاملی پیدا می‌کند و این زبان جهانی یا زبان روح جای خود را به عشق می‌دهد و آن هم عشق حقیقی و آن‌گاه دیگر عشق است که از زبان جهان سخن می‌گوید. اما به

نظر نویسنده این عشق هرگز انسان را از دنبال کردن رویایش باز نمی‌دارد. با اذعان به همین مطلب است که شخصیت اصلی داستان می‌توانست در برخورد اوّل با دختر تاجر و یا بعد با پیدا کردن پیرمرد خردمند و یا رسیدن به فاطمه و بعد هم کیمیاگر - که به دنبال او بود - از ادامه راه بازماند. اما او همچنان دنبال گمشده‌ای است که در وجود خویش به امانت گذاشته شده است.

«پسر به ندای قلبش پاسخ می‌دهد. در حقیقت آن دو با یک زبان سخن می‌گویند.» او می‌گوید: «احساس کردم برای لحظه‌ای زمان متوقف شد و روح جهان را در او دیدم.» و این هنگامی است که به چشمان مشک‌ی دختر [فاطمه] نگاه می‌کرد (کوئیلو ۱۳۸۵: ۸۴) و نتیجه می‌گرفت که بین سکوت و لبخند خود و دختر (مهم‌ترین بخش زبانی را که دنیا به آن سخن می‌گفت) یعنی زبان عشق را آموخت؛ زبانی که فقط با قلب درک می‌شود؛ زبانی که کهنسال‌تر از بشریت و قدیمی‌تر از صحرا بود.

و بعد همچنان کیمیاگر به پسر گوشزد می‌کند که به ندای قلبت گوش کن، او از همه چیز آگاه است چون از روح جهان است و روزی به آن‌جا بازمی‌گردد: «تو هیچ وقت نمی‌توانی از قلبت فرار کنی. پس بهتر است به چیزی که می‌گویی، گوش دهی.» «گنج تو در جایی است که قلبت در آن جاست» (همان: ۱۱۶، ۱۴۴، ۱۱۷). پس می‌بینیم که کلمات کلیدی داستان چگونه در یک زنجیره به هم فشرده، جانشین هم می‌شوند. پسر دنبال گنج است. او باید زبان نشانه‌ها را بداند. نه تنها او بلکه «صحرا، باد، خورشید نیز می‌کوشند نشانه‌هایی را که با دستی واحد نوشته شده است، دریابند». زبان نشانه‌ها روح حاکم بر جهان است و چون رویای شخصی و یا اصل مطلوبیت یا موقعیت مناسب و آن نیز در تقدیر (مکتوب) هر کسی به حکم ازلی رقم خورده است و سرانجام نتیجه همه عشق است و عشق، خود با داستان آفرینش انسان کامل می‌شود.

۸- عشق، مهم‌ترین عنصر عرفانی و مفسر بزرگ اسرار عرفا و صوفیه، عامل اتحاد عاشق و معشوق و در یک جمله: رمز کمال انسان است. عنصری که خود عرفا و صوفیه هر کدام چه زیبا و گسترده شرح و بیان نموده‌اند و سرانجام هم نتوانسته‌اند حق آن را به خوبی ادا کنند.

«عشق خود ابتدا پرواز شاهین بر فراز شن‌ها بود، حال عشق شکار را به شاهین، شاهین را به انسان و انسان را به صحرا تبدیل می‌کند. عشق (کیمیا) سرب را به طلا تبدیل می‌کند و طلا را به زمین بازمی‌گرداند.» (کوئیلو ۱۳۸۵: ۱۳۱)

۹- در این نظم کائناتی و سیر کهکشانی، آنچه نتیجه و عصاره سخن است، همان غرض از ماجرای خلقت جهان اکبر و جهان اصغر یا انسان است. پس خود کیفیت خلقت و هدف از آن، بزرگ‌ترین معما و پرسشی است که ذهن هر نویسنده و خواننده‌ای را به سمت خود کشانده است. اینکه هدف غایی خلقت، قرب الی الله است و این جهان جای امتحان و ابتلاست و انسان برای عبادت و نه سرگرمی و لهو و لعب آفریده شده است و مواردی از این دست در حوزه علم کلام قابل بررسی است، اما از منظر عرفا، حدیث کنز مخفی بیانیه مشترک عرفان و تصوف اسلامی است.

«قال داؤد - علیه السلام - با ربِّ لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ؟ قال كُنْتُ كُنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ. فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ.» (فروزانفر ۱۳۷۶: ۱۲۰)

توجه به این نکته که خداوند نه بنا بر نیاز بلکه از روی شوق و بروز بسیاری از صفات خود از جمله جود و کرم، آدم را آفرید تا خلیفه او در زمین و مظهر و مجلای صفات او گردد، نیز همواره مورد نظر عرفا و صوفیه بوده است.

نمونه‌هایی چون ابیات زیر فراوان است.

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد؟ ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود (حافظ ۱۳۶۲، ج ۱: ۴۲۰)

من نکردم امر تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم  
(مولوی ۱۷۵۶/۲/۱۳۷۱)

ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف تو ناگفته ما می‌شنود  
(همان ۶۱۰/۲)

اشاره به زمان آفرینش؛ یعنی همان شش روز مورد تأیید ادیان الهی از جمله دین یهود و دین اسلام، از جمله امور مسلم و پذیرفته شده این نویسنده مسیحی است.

«تاریخ آفرینش در تورات هم شش روز است و در روز هفتم خدا از کار خود که ساخته بود، فارغ شد» (کتاب مقدس، سفر پیدایش: آیات ۱ و ۲). «در آیین زردشت و در روایات داراب هرمزد یار است که خداوند آفرینش این جهان را در شش هنگام به انجام رساند.» (یکتایی ۱۳۵۴: ۱۱) و نیز سخن آخرین کتاب آسمانی: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ...» (الحديد ۵۷: ۴، هود ۱۱: ۷ و فرقان ۲۵: ۵۹)

«پسر گفت: تو خردمندی. چون از فاصله دور شاهد همه چیز هستی. اما عشق را نمی‌شناسی. اگر روز ششمی در کار نبود، انسان به وجود نمی‌آمد. مس همیشه مس بود و سرب همیشه سرب. زیرا فقط او دریافته بود که طرح بزرگتری، عالم را به نقطه‌ای کشانده که دوره شش روزه خلقت را به شاهکار آفرینش مبدل کرده است.» (کوئیلو ۱۳۸۵: ۱۳۷)

با اندکی تأمل درمی‌یابیم که شاهکار خلقت، آدم است و آدم همان نسخه پیچیده و مرموز عشق است. از سوی دیگر، عشق و محبت امری دو سو به است. پس با این توصیف منطقی، خدا عاشق بود و عنصر عشق یا همان کیمیای داستان مورد نظر، باعث آفرینش آدم گشت.

۱۰- موضوع جبر و اختیار از دیگر مباحث کلامی است که همواره موجب اختلافاتی بین ملل و نحل هم شده است. اعتقاد به جبر مطلق و اینکه انسان

کمترین اراده و اختیاری از خود ندارد و چون گویی سرگردان در دست اراده ازل است و از سویی باید به این داده رضا بدهد و تسلیم محض باشد، باور و بینش قاطبه صوفیه و عرفای اسلامی است و آنان بر این باورند که سعادت و شقاوت هر کس در همان آغاز و پیش از قدم گذاشتن به دنیای خاکی رقم خورده است. اینکه عوامل و مبناهای این طرز تلقی چیست و سرانجام به کجا ختم می‌شود، در حوصله این مقاله نمی‌گنجد. اما آنچه در این جا بایسته و شایسته است، توجه به این نکته است که در رمان کیمیاگر هم این نوع نگرش به صورتی نسبی وجود دارد. اگرچه نویسنده در این رمان واژه مکتوب را به معنی نوشته شده و معادل حکم ازل و سرنوشت محتوم بشری می‌داند و جز اشاره در این کتاب، دو کتاب دیگر به همین نام یعنی مکتوب و مکتوب (۲) دارد، اما به نظر می‌رسد: او همچون بیشتر حکما و عرفای ما، بین جبر و تفویض، راه میانه‌ای یعنی همان امر بین‌الامرین را برگزیده است. پائولو کوئیلو از زبان ملک‌صدیق، بزرگ‌ترین دروغ دنیا را ناتوانی انسان‌ها در انتخاب سرنوشت خود می‌داند:

بزرگ‌ترین دروغ دنیا این است که در مقطعی از زندگیمان تسلط بر اتفاق را از دست می‌دهیم و زندگیمان تحت تسلط سرنوشت قرار می‌گیرد. این بزرگ‌ترین دروغ دنیاست. (کوئیلو ۱۳۸۵: ۱۹)

۱۱- توجه نویسنده به اعداد و از جمله عدد چهل - که عددی کامل است - می‌تواند از نمادهای این داستان به شمار آید. در افسانه‌ها، اسطوره‌ها، حماسه‌ها، تاریخ، مذهب، باورهای عامیانه و سرانجام مکتب عرفان و تصوف، اعدادی چون عدد هفت و مشتقات آن کامل هستند و بازتاب آنها هم در آثار گسترده است. در مباحث دینی و عرفانی ما مسلمانان، عدد چهل، می‌تواند چندین موضوع مهم را در ذهن تداعی کند: الف - بنا بر حدیث قدسی، سرشتن خمیرمایه وجود حضرت آدم در چهل روز: «خمرت طنیت آدم بیدی اربعین صباحاً» ب - میقات حضرت موسی و سرگردانی قوم بنی‌اسرائیل در تیه یعنی بیابان گمراهی و



سرگردانی، نیز چهل شب بوده است. «وَ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَا هَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً...» (اعراف ۷: ۱۴۲). ج - بهره‌گیری از مضمون حدیث نبوی: «مَنْ اَخْلَصَ لِلَّهِ اَرْبَعِينَ يَوْمًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَيَّ لِسَانِهِ» (کسی که چهل شب را با اخلاص به روز آورد، چشمه‌های حکمت از دل بر زبانش جاری می‌شود) (فروزانفر ۱۳۷۶: ۵۴۱). د - موضوع چله نشینی اهل تصوف و موارد دیگر از این دست قابل بررسی است. «پسر چهل روز در صحرا سرگردان بود.» (کوئیلو ۱۳۸۵: ۳۰)

۱۲- یکی از موضوعات اساسی در بررسی اندیشه‌های عرفای مسلمان، موضوع وحدت شهود و همچنین اتحاد عاشق و معشوق است که گاهی با وحدت وجود ابن عربی و پیروانش آمیخته است. وحدت شهود عنصر اساسی بسیاری از داستان‌های تمثیلی و رمزآلود مولوی است که در مثنوی و کلیات دیوان شمس به دفعات آمده است. در همان دفتر اول، حکایت رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر به شکار و قصه آنکه در یاری بکوفت و ابیات زیبایی چون دو بیت زیر - که یکی زبان حال سالکی است پس از تحمل رنج سفر یک ساله و اینکه ابتدا من گفته بود و برای خود وجودی قائل بود و دیگری پاسخ شیر که نماد ذات حق در این داستان کوتاه است، به روباه، که نماد سالک و مرید تسلیم است، نشان‌دهنده این باور عرفانی مولانا است.

گفت: اکنون چون منی ای من درآ نیست گنجایی دو من اندر سرا  
(مولوی ۱۳۷۱/۱/۳۰۶۳)

روبها چون جملگی ما را شدی چونت آزاریم؟ چون تو ما شدی  
(همان ۱/۳۱۱۱)

نشانه‌های این نگرش عرفانی را می‌توان در آثاری از جمله منطق الطیر عطار، شطحیات حلاج، بایزید بسطامی و روبهان بقلی، آثار عین القضاة و دیگر عرفای بزرگ مشاهده کرد. به نظر می‌رسد که نویسنده کیمیاگر هم به چنین اندیشه‌هایی

معتقد است. او به‌ویژه هنگام سخن گفتن فاطمه با پسر چوپان، به آن توجه داشته است:

فاطمه گفت: دومین روزی که مرا دیدی گفתי دوستم داری. بعد هم در مورد زبان جهان و روح دنیا به من چیزهایی آموختی. برای همین جزئی از وجود تو شده‌ام. (کوئیلو ۱۳۸۵: ۸۸)

همان سخن معروف: «من کی ام لیلی، لیلی کیست؟ من» را به ذهن تداعی می‌نماید.

۱۳- اینکه پائولو کوئیلو، شخصیت اصلی داستان را یک چوپان انتخاب کرده است، در جای خود اهمیت بسیار دارد. بیشتر پیامبران آسمانی یک دوره طولانی شبانی را پشت سر گذاشته و با صحرا و شگفتی‌های طبیعت، سخت‌کوشی و طی سفرهای طولانی، بیش از دیگران الفت داشته‌اند. از نمونه‌های آن داستان حضرت موسی و چوپانی شعیب معروف است. گویا نویسنده با این داستان آشنایی کامل داشته است. مرد انگلیسی به سانتیاگو پاسخ می‌دهد که: «نخستین بار چوپانان پادشاهی را شناختند که بقیه مردم از شناخت او عاجز بودند. پس صحبت یک پادشاه با یک چوپان غیرعادی نیست» (همان: ۶۳). در این زندگی شبانی کودک از گوسفندان چیزهای مهمی آموخته است. «اما گوسفندان به او چیز مهمتری آموخته بودند. اینکه در دنیا زبانی وجود دارد که همه می‌فهمند... و آن زبان، زبان شوق بود؛ زبان کارهایی که با عشق و هدف همراه بود.» (همان: ۵۷)

۱۴- توجه به زمان حال در برابر گذشته و آینده (نقد حال) از مفاهیم ارزشمند دیگر داستان کیمیاگر است که این نیز به سهم خود می‌تواند متأثر از اندیشه سایر اندیشمندان و عرفای ملل دیگر، به ویژه آنچه در عرفان اسلامی مطرح است، باشد: راز کار در زمان حال است. اگر به زمان حال توجه کنی، می‌توانی آن را بهبود بخشی و اگر زمان حال را بهبود بخشی، آینده خوبی هم در انتظار توست. (همان: ۹۳)

به چند مورد در تایید این سخن توجه شود:

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق  
تو مگر خود مرد صوفی نیستی  
نیست فردا گفتن از شرط طریق  
هست را از نسیه خیزد نیستی  
(مولوی ۱۳۳۱/۱/۱۳۷۱-۱۳۴)

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن  
بر نامده و گذشته بنیاد مکن  
فردا که نیامده ست فریاد مکن  
حالی خوش باش و عمر بر باد مکن  
(خیام، به نقل از صفا ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۶۸)

و سرانجام به قول سهراب سپهری، بقیه‌السيف شاعرانی که مفاهیم عرفانی بر مذاق وی خوش نشست است و از این مفاهیم متعالی نیز به خوبی بهره گرفته است و می‌توان ادعا نمود که در میان آثار معاصرین، هشت کتاب او سرشار از رموز عرفانی است:

زندگی آب تنی کردن در حوضچه اکنون است. (سپهری ۱۳۷۹: ۲۹۲)

۱۵- عرفا معتقدند که: انسان یا در خواب و یا در بیداری به حقایقی دست می‌یابد که دیگران از آن عاجزند. اگر در خواب به عارف و صوفی الهامی بشود و حقیقتی را کشف کند، رویای صادقه نام دارد و اگر این موضوع در بیداری یا یقظه و آگاهی باشد، نام مکاشفه بر آن گذاشته‌اند. اگر چه خواب کیمیاگر آغاز همه این داستان جذاب است، اما پایان این پژوهش به این انگاره اختصاص داده شد.

«نشانه دیگر! پسر مشغول کندن زمین شد و هنگامی که مشغول این کار بود، به یاد حرف‌های مرد بلورفروش افتاد که گفته بود: هر کس می‌تواند در حیاط خانه‌اش هرمی بسازد» (کوئیلو ۱۳۸۵: ۱۴۵). یکی از کسانی که هنگام کندن زمین اطراف اهرام به او رسید، پس از آن که پسر گفت: «دنبال گنج هستم و این را در خواب دیده‌ام، گفت: دو سال پیش در همین محل، من همچنین خوابی را دوبار دیدم. خواب دیدم که باید به دشت‌های اسپانیا سفر کنم و کلیسای مخروبه‌ای را بیابم که چوپانان با گوسفندان در آن‌جا اطراق می‌کنند. در خواب دیدم که چناری در صندوقخانه مخروبه کلیسا روئیده و کسی به من گفت: که اگر پای درخت را

بکنم، گنجی پیدا خواهم کرد. پس از این متوجه شد که گنجش کجاست.» (همان: ۱۴۷)

پایان داستان کیمیاگر، ابیات شیرین پایان داستان رسیدن مرغان به محضر سیمرغ منطق‌الطیر عطار را به یاد می‌آورد. هنگامی که سی مرغ پس از طی وادی‌های خطرناک به محضر سیمرغ رسیدند، متوجه شدند که سیمرغ چیزی جز سی مرغ نیست.

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| هم ز عکس روی سیمرغ جهان     | چهره سی مرغ دیدند از جهان     |
| چون نگه کردند آن سی مرغ زود | بی‌شک این سی مرغ آن سیمرغ بود |
| خویش را دیدند سیمرغ تمام    | بود خود سیمرغ سی مرغ مدام...  |
| پیش سیمرغ آن کسی اکسیر ساخت | کو زفان این همه مرغان شناخت   |

(عطار ۱۳۷۱: ۲۵۰)

### نتیجه

شناخت آثار جاودان ادبی و هنری جهان از یک سو و بهره‌گیری درست و منصفانه از سوی دیگر و در عین حال مقایسه این آثار با آنچه در زبان و ادبیات فارسی خلق شده است، مجاللی مناسب برای تبیین، تفسیر و در نهایت نقد درست این آفرینش‌های برجسته است. باید این حقیقت مسلم را پذیرفت که برخی از این آثار چون ستارگان پرفروغ بر تارک ادبیات جهان می‌درخشند و داستان کیمیاگر پائولو کوئیلو یکی از این نمونه‌های فراوان است. این نویسنده توانسته است با زبانی ساده، صمیمی و تأثیرگذار و افزون بر آن، با نمادهای شناخته شده و جهانی و با درون‌مایه‌ای جذاب به خلق آن اقدام کند. نویسنده این مقاله با مطالعه دقیق جنبه‌های گوناگون آثار پائولو کوئیلو، به‌ویژه رمان کوتاه کیمیاگر، به نتایج زیبا و قابل توجه دست یافت که عمده‌ترین آنها آگاهی‌های ژرف و عمیق این نویسنده برزیلی از مذاهب ملل گوناگون، قصص و اسطوره‌های جهانی، رموز شناخته شده و مورد استفاده شعرا و نویسندگان عارف و بیشتر از همه، بهره‌گیری درست و متناسب و بازتاب اطلاعات گسترده خود در این اثر

ارزشمند است که به نمونه‌هایی از عجایب نامه و هزار و یک شب از متون غیرعرفانی و دو داستان نمادین و تمثیلی از مولانا، غزلی از حافظ و کلیت داستان *منطق الطیر* عطار اشاره گردید. با این توصیف و با مقایسه اجمالی این اثر با اندیشه‌های عرفانی برخی از عرفای نامی ایرانی - اسلامی، چنین به نظر می‌رسد که نویسنده به خوبی از عرفان اسلامی آگاهی دارد و از آبخور تعالیم و مفاهیم سخن بزرگان ادب فارسی چون عطار، مولانا، حافظ و دیگران بهره‌مند است، و در نهایت ما بر این باوریم که این اثر ادبی ارزشمند هرگز نمی‌تواند بدون خاستگاه و پشتوانه فکری ادبیات مشرق‌زمین، به ویژه ادبیات عرفانی ایرانی - اسلامی، باشد.

### پی‌نوشت

(۱) Santiago, Saint-Jaques و سن ژاک فرانسوی، قدیسی است که مسافران را حمایت می‌کند. به انگلیسی او را سنت جیمز و به ایتالیایی جیاکومو و به زبان لاتین یعقوب که از حواریون بوده است. (مقدمه سفر به دشت ستارگان)

(۲) گیزا شهری نزدیکی قاهره که اهرام ثلاثه و مجسمه ابوالهول در آن جا است.

(۳) دست از مس وجود چون مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی  
(حافظ ۱۳۶۲، ج ۱: ۹۷۳)

گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟ اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم  
(سعدی ۱۳۶۹: ۶۱۹)

(۴) هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را  
(حافظ ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۷)

(۵) سوره آل عمران ۳: ۴۹.

(۶) سوره یوسف ۱۲: ۴۳.

(۷) وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ... (نمل ۱۶: ۱۶)

(۸) دفتر صوفی سواد و حرف نیست جز دل اسپید هم چون برف نیست  
زاد دانشمند آثار قلم زاد صوفی چیست؟ انوار قدم  
(مولوی ۱۳۷۱/۱۵۹۱-۱۶۰)

- شیر گفت آری ولیکن هم ببین  
جهدهای انبیا و مومنین  
حق تعالی جهدشان را راست کرد  
آن چه دیدند از خفا و گرم و سرد  
(مولوی ۹۷۱/۱/۱۳۷۱ و ۹۷۲)
- (۹) ای بسا هندو و ترک هم‌زبان  
ای بسا دو ترک چون بیگانگان  
پس زبان محرمی خود دیگر است  
همدلی از هم‌زبانی بهتر است  
(همان ۱۲۰۶/۱/۱۲۰۷)
- حرف و صوت و گفت را بر هم زخم  
تا که بی این هر سه با تو دم زخم  
(همان ۱۷۳۰/۱/۱۷۳۰)

## کتابنامه

- قرآن کریم.  
برهان قاطع.  
حافظ شیرازی. ۱۳۶۲. دیوان. به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری. ج ۲. چ ۲. تهران: خوارزمی.  
خوان. آریاس. ۱۳۸۱. زندگی من پائولو کوئلیو. ترجمه خجسته کیوان. چ ۲. تهران: مروارید.  
زمانی. کریم. ۱۳۷۸. شرح جامع مثنوی معنوی (دفتر اول). چ ۷. تهران: اطلاعات.  
سپهری. سهراب. ۱۳۷۹. هشت کتاب. چ ۲۷. تهران: طهوری.  
سعدی شیرازی. ۱۳۶۹. کلیات. به تصحیح فروغی و آشتیانی. چ ۴. تهران: فروغی.  
—————. ۱۳۷۲. بوستان یا سعدی‌نامه. به تصحیح غلامحسین یوسفی. چ ۴. تهران: خوارزمی.  
صفا. ذبیح‌الله. ۱۳۸۴. تاریخ ادبیات ایران. ج ۱. چ ۲۴. تهران: ققنوس.  
عطار نیشابوری. ۱۳۷۱. منطق‌الطیر (مقامات طیور). به اهتمام و تصحیح صادق گوهرین. چ ۸. تهران: علمی و فرهنگی.  
فروزانفر. بدیع‌الزمان. ۱۳۷۶. احادیث و قصص مثنوی. ترجمه کامل و تنظیم مجلد حسین داودی. چ ۱. تهران: امیرکبیر.

فرهنگ فارسی معین.

کتاب مقدس.

کسائیان، زهره و... ۱۳۸۷. بررسی تطبیقی مضمون بازگشت به اصل در ادبیات عرفانی جهان. اصفهان: دانشگاه اصفهان.

کوئیلو. پائولو. ۱۳۸۲. سفر به دشت ستارگان. ترجمه دل‌آرا قهرمان. چ ۵. تهران: نشر پژوهش فرزانه.

\_\_\_\_\_ ۱۳۸۳. شیطان و دوشیزه پریم. ترجمه آرش حجازی. چ ۸. تهران: کاروان.

\_\_\_\_\_ بی‌تا. کیمیاگر. ترجمه آرش حجازی. چ ۴. تهران: کاروان.

\_\_\_\_\_ بی‌تا. کیمیاگر. ترجمه دل‌آرا قهرمان. تهران: فرزانه.

\_\_\_\_\_ ۱۳۸۵. کیمیاگر. ترجمه میترا میرشکار. چ ۳. تهران: افراز.

\_\_\_\_\_ ۱۳۸۰. مکتوب. ترجمه آرش حجازی. چ ۴. تهران: کاروان.

گوهرین. سیدصادق. ۱۳۶۲. فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی. چ ۷. تهران: چ افست گلشن. لغت‌نامه دهخدا.

مولوی. ۱۳۷۱. مثنوی معنوی. به تصحیح رینولد نیکلسون. چ ۴. تهران: ققنوس.

محمدبن محمود همدانی. ۱۳۵۴. عجایب‌نامه. ویرایش جعفر مدرس صادقی. تهران: مرکز.

نسفی. عزیزالدین. ۱۳۴۱. انسان کامل. تهران: ایران‌شناسی انستیتوی ایران و فرانسه.

یکتایی. مجید. ۱۳۵۴. تاریخ آفرینش. تهران: زرین.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی